■ **روانی زبان و جاری خیال، اما...!**/ یادداشتی بر مجموعه شعر «پسر اردی‌بهشت» سروده سودابه امینی
■ **در حال و هوای مرثیه و سوگ** / نقدی بر مجموعه شعر «آستانه» اثر محمد غفاری
■ **دهه ۷۰ یا ارث پدری؟!**/ نگاهی به مجموعه نوشته‌های «چه تازه می‌خواند خروس» از مهرداد فلاح

یادداشتی بر مجموعه شعر «پسر اردی‌بهشت» سروده سودابه امینی

روانی زبان و جاری خیال، اما...!

[وارش گیلانی]

استاد جواد محقق معتقد است «ما شعر و داستان برای نوجوانان نداریم و هر نوشته‌ای که در این حد و اندازه تعبیر و تفسیر می‌شود، همان شعر و نثر ساده و همه‌کس فهمی است که شاعر و نویسنده آن را برای عموم مردم نوشته است». طبعا ضریب هوش نوجوانان امروز هم کمتر از مردمان عادی نیست، بنابراین برای او نیز مناسب است!

در سال‌های دور و نزدیک، شعرهایی نیز در کتاب‌های درسی نوجوانان چاپ می‌شد و می‌شود که مناسب نوجوان تشخیص داده شده بود و شده است. این شعرها از شاعران قدیم و معاصر که کمی ساده و روان و قابل فهم برای عموم و نوجوانان بوده و هست، انتخاب و چاپ شده بود و شده است.

امروز داستان‌های زیادی برای نوجوانان چاپ می‌شود اما شعر نه! آنچه من دیده و شنیدم، همان ۲ مجموعه شعر برای نوجوانان قیصر امین‌پور است و مجموعه دیگری از سلمان هراتی.

مجموعه شعر «پسر اردی‌بهشت» اثر سودابه امینی، شاعره خوب و مطرح معاصر نیز برای گروه سنی «ه» تهیه و چاپ شده است اما انگار کارشناسان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خیلی برای‌شان مهم نبوده که این شعرها خیلی هم ساده و قابل درک و فهم برای نوجوانان باشد (البته بیشتر بر اساس سیاست‌های خودشان که باید مناسب باشد!) از طرف دیگر مثل اشعار قیصر و سلمان دارای وزن نیست و به اصطلاح شعر سپید است. البته این تجربه را پیش از سودابه امینی دیگران هم در معرض دید و نظر مخاطبان گذاشته‌اند و ظاهرا هم موفق نشده‌اند! یعنی تجربه سرودن اشعار سپید برای نوجوانان.

با این همه، من چندان هم با آسان‌گیری برای نوجوانان موافق نیستم و معتقدم نوجوانان ۱۳ تا ۱۶ ساله خوب است بعضی شاهکارهای ایران و جهان را بخوانند. از این رو اصلا موافق این نیستم که متون ادبی و غیرادبی ما را برای نوجوانان ساده‌نویسی کنند، چرا که این آثار به واسطه زبان و نوع نگارشی که دارند، شاهکار شده‌اند و نگاه و جهان‌بینی‌شان از همان زبان قابل منتقل‌شدن است، نه زبان یک مشت منفعت‌طلب یا حداقل ساده‌اندیش که فکر می‌کنند با دستبرد به متون والای ادبی، با فکر و نثر نازل خودشان (حتی اگر فکر و نثرشان خیلی هم خوب باشد، صورت مساله را نمی‌توان پاک کرد!) به فرهنگ خدمت می‌کنند! به نظر من، اینگونه سهل‌گیری به نوجوانان یک کار کاملا ضد فرهنگی است و اگر وزارت ارشاد جلوی‌شان را بگیرد کاملا حق دارد و اتفاقا اصلا حق ندارد که این نویسندگان و ناشران‌شان را به حال خود بگذارد.

بر این اساس من تا حدی با نوع کار سودابه امینی موافقم اما اینکه اینگونه سروده‌ها را مختص نوجوانان بنامیم، نادرست است. به شعر ذیل توجه کنید:

«حالا تو دوازده ساله‌ای/من/صحیفه ادریس می‌خوانم/
و می‌بینم/فرشتگان، تو را/به سمت چشمه دانایی می‌برند/
و اشک، آیه شگفتی‌ست/ که از سوره دل برمی‌آید/ وقتی
نگاهت با نگاهی اساطیری گره می‌خورد/ و روحت را/
زخمه عشق به رقص می‌آورد ای پسر اردی‌بهشت/
فرشتگان در شش گوشه حیرت/ بر تو می‌گریند»

این شعر برای یک نوجوان معمولی که اهل شعرخواندن نیست، تقریبا تا سطر ۶ قابل فهم است؛ تا «می‌برند»! چرا که با کنایه می‌خواهد بگوید که «پسر! تو ۱۲ ساله شده‌ای و این آغاز دانایی توست».

برای مجموعه شعر «پسر اردی‌بهشت» پروین بنی‌هارونی طرح‌های زیبایی کشیده است؛ طرح‌هایی که تنها یک هوا سنگین‌تر و بالاتر از سنین کودکی است، یعنی ۲۰ درصد بالاتر و متفاوت‌تر از حال و هوای کودکی و اینگونه طرح‌ها به نوجوانان که خود را کودک نمی‌دانند و جوان می‌دانند، خیلی برمی‌خورد.

در اولین شعر این دفتر نیز اگر چه منظور مادر در خطاب به پسرش دوستانه و صمیمانه است اما گاهی این صمیمیت اندکی حد و اندازه‌اش را رعایت نمی‌کند و مثلا می‌گوید: «در خانه‌ای به اندازه دلتنگی برای تو می‌رقصم...»! یا در همان ابتدا چنان پسر دردانه‌اش را خطاب می‌کند که معمولا نعوذبالله و استغفرالله حضرت علی(ع) را شاعران اینگونه خطاب می‌کنند: «ای پسر اردی‌بهشت/ جهان همچون تویی دوباره نخواهد زاد»! حتی اگر منظورش یک تعبیر ساده باشد به این معنا که «هر کس مثل خودش است و تو نیز چون مثل خودت هستی، جهان همچون تویی را نخواهد زاد»، شاعر می‌توانست این معنا و تعبیر را به بیان و زبان دیگری بگوید که ابیات مشهوری از شاعران در خطاب به حضرت مولا تداعی نشود و نیز آنچه را که از حضرتش بین مردم عادی مصطلح است!

بعضی اشعار این دفتر زیبا شروع می‌شود اما ناگهان به سمت‌های دیگر می‌رود! مثل شعر دوم که بسیار زیبا شروع می‌شود، اما...:

«سلام ای پسر اردی‌بهشت/ روزی که در وجود آمدی/
جهان زیبا شد/ و سلول سلول سیب/ با آیه آیه یاسین/
در رگ‌هایم به رقص درآمد/ بهار، به بهشت آذین شد/ و
آب/ آواز عاشقانه سر داد/ اکنون من/ در صدای ساز تو
به حیات می‌رسم...»

ناگهان تعابیر زیبا برای فرزند در حال بلوغ که باید زیبا ببیند، ناگهان با «رفتار مورچه‌ها در زیر زمین و رقص مارها در غارها که بوی خون را شنیده‌اند...» و تعابیری از این دست تلفیق می‌شود که معلوم نیست بر اساس چه قانون و قاعده‌ای از شاعرانگی است!

شعر پنجم نیز با تعابیر و زبان شیرین پیش می‌آید اما ناگهان «مردگان سرشار از زلزله می‌شوند...» اما من به پسرم خطاب می‌کنم که «با من به زیر پوست زمین سفر کن، چرا که آنجا پیامبری با اشکش ما را از محشر گذر خواهد داد!»

«با اشک گذر دادن» یک تعبیر کلی است و تکیه‌گاهی ندارد، هر نوع تعبیر و معنایی نیز از آن می‌توان به دست داد اما اینگونه تعابیر با تعابیر حقیقی که بر پشتوانه‌ای عظیم تکیه دارند و با نوع تعبیری که از آن می‌کنی پایان نمی‌گیرند، فرق دارد!

منظورم این است اگر شعر بر پشتوانه عظیمی هم متکی نبود، نبود، حداقل به چیزی در حد یک دستگیره و عصایی و نظایر آن متکی باشد که البته شاعرانه باشد؛ مثل شعر ذیل که محوریت شعر حول سطر دوم می‌چرخد و به آن تکیه دارد؛ «به نقش غزالانی که در چشم‌های ماه گم شده است» که طبعا اگر چنین باشد، «مجنون و لیلا نیز می‌توانند آنگونه باشند که شعر می‌گوید»، البته به نظر من اگر به جای «ماه»، ضمیر «ما» را می‌گذاشتم بهتر و گسترده‌تر می‌شد:

«در چشم‌های ماه ای پسر اردی‌بهشت/ نقش غزالان
گمشده پیداست/ مجنون/ هنوز در بیابان سرگردان است/
و لیلی/ تنها/ بر کجاوه می‌رود»

نکته قوت این مجموعه، روانی زبان و جاری‌شدن تخیل در آن است که براحتی چون چرخ‌های یک ماشین یا پاهای زیبای یک اسب، شعر را به پیش می‌برد و نیز سلامتی که در زبان و نحو و موسیقی زبان جاری است، هوای شعر را آبی و آسمانی می‌کند. اگرچه این مجموعه اشکالات عدیده‌ای هم دارد.

سلامت زبانی و جاری تخیل:

«آن روز که تو زاده شدی/ دریا/ پر از حقیقت باران بود/
و دهان هر صدف/ پر از واژه‌های مروارید...»

یا:

من چندان هم با آسان‌گیری برای نوجوانان موافق نیستم و معتقدم نوجوانان ۱۳ تا ۱۶ ساله خوب است بعضی شاهکارهای ایران و جهان را بخوانند. از این رو اصلا موافق این نیستم که متون ادبی و غیرادبی ما را برای نوجوانان ساده‌نویسی کنند، چرا که این آثار به واسطه زبان و نوع نگارشی که دارند، شاهکار شده‌اند و نگاه و جهان‌بینی‌شان از همان زبان قابل منتقل شدن است، نه زبان یک مشت منفعت‌طلب یا حداقل ساده‌اندیش که فکر می‌کنند با دستبرد به متون والای ادبی، با فکر و نثر نازل خودشان به فرهنگ خدمت می‌کنند! به نظر من، اینگونه سهل‌گیری به نوجوانان یک کار کاملا ضد فرهنگی است و اگر وزارت ارشاد جلوی‌شان را بگیرد کاملا حق دارد و اتفاقا اصلا حق ندارد این نویسندگان و ناشران‌شان را به حال خود بگذارد. بر این اساس من تا حدی با نوع کار سودابه امینی موافقم

«هر شامگاه/ من/ اسماء متبرک را/ بر پیراهن تو
می‌نویسم/ مبادا قابیل بر تو چیره گردد...»

و...

و در پایان، یکی از شعرهای زیبای این دفتر جهت نمونه:

«کودکی‌ات را از دست منه پسرم/ کودکی طعم
بهشت دارد/ وقتی که آفتاب نباشد و آب/ می‌توانی با
کودکی مطهر شوی/ من/ کهنسالانی را می‌شناسم/ که
هر سپیده/ جرعه‌ای کودکی می‌نوشند/ و تا شام/ سرمست
بوی بهشتند».

نقدی بر مجموعه شعر «آستانه» اثر محمد غفاری

در حال و هوای مرثیه و سوگ

[الف. گیلانپور]

محمد غفاری در مجموعه شعر «آستانه» خود، با اشعار آیینی سنگین وارد شده است اما سنگین بودن کلام یک امتیاز برای ادبی‌تر شدن کلام است و نه شعر شدن کلام. بسیاری از اشعار محمدتقی بهار بسیار متین، وزین و سنگین است اما در حوزه نظم قابل تعریف است و نه شعر. البته این چیزی از ارزش‌های ادبی این دسته از اشعار بهار کم نمی‌کند.

شاعرانگی شعر غفاری نیز در عین سنگین و متین بودن در حوزه آیینی خود قابل اعتنا و گاه چشمگیر است:

«رو به زیبایی او چشم تماشاست بلند
سمت بخشندگی‌اش دست تمناست بلند
قطره در قطره- که تا ساحل لطفش برسد-
موج دستی‌ست که از شانه دریاست بلند»

از طرفی، جوانان حدود ۳۰ ساله امروزی با این طرز تلقی از شعر که نیمیش ز آب و گل، نیمیش ز جان و دل... باشد، یعنی نگاه عارفانه‌شان نیمی به سبک هندی و نیمی عراقی و خراسانی و اندکی هم متمایل به زبان شعر امروز باشد و چه و چه ما را به تحسین وامی‌دارند اما در اوج خود، توانایی آن را نخواهند داشت که خود را آنگونه که شایسته است، حفظ کنند اما کسی که از همه‌جا و همه‌چیز تاثیر می‌پذیرد اما در نهایت استقلال زبانی و یگانگی اندیشه خود را به رخ می‌کشد، قضیه‌اش فرق می‌کند، حتی اگر در زمان و دوره شعر نیمایی، قالب مثنوی را انتخاب کند.

احمد عزیزی نوع عرفانش را بالطبع از خود استخراج نکرده، چرا که انسان محصول خود و دیگران است اما او از خود و دیگران به استحاله دیگری می‌رسد که می‌شود احمد عزیزی که نمونه‌اش در کره زمین از اول خلقت تا امروز یکی بوده است. یکی‌بودنش را هم نوع زبان و فضاهایی که ایجاد می‌کند آفریده است. شما می‌توانید امثال عزیزی را قبول نداشته باشید اما نمی‌توانید استقلال و یگانه‌بودن او را انکار کنید. منظور این است که شاعر باید دقیقاً به سمت استقلال کامل پیش رود و روز به روز فاصله بگیرد از مجموعه خود و دیگران، هر چند از همین جا باید ساخته شود. هر چند در همین جایی که هست شعرش خیلی وزین و متین باشد. محمد غفاری هنوز وقت دارد که به این استقلال برسد.

مجموعه شعر آستانه از محمد غفاری را انتشارات «عماد فردا» در ۷۲ صفحه منتشر کرده است. کتاب شکیل و جاافتاده درآمده و در عین حفظ زیبایی، هیچ اصرافی هم در هدر دادن کاغذ نشده است.

اغلب اشعار این دفتر غزل است و بعد از آن چارپاره و چند شعر دیگر؛ خاصه تضمین که قالبی است که هم با اشعار مذهبی میانه خوبی دارد و هم با اشخاص قدیمی اهل انجمن و محفل. بی‌دلیل نیست که اشعار غفاری استوار و بی‌غلط است اما تازگی ندارد، یا اگر دارد، تازگی‌اش برازنده زمانه و امروز نیست؛ زمانه‌ای که گاه شاعران کلاسیک‌سرایش نوتر از شاعرانی می‌شوند که در قالب‌های نو شعر می‌گویند:

«باز هم آب بهانه شد و یادت کردم
یادت افتادم و با گریه عبادت کردم
اشک‌ها ریختم و غسل شهادت کردم
روضه‌خوانت شدم و عرض ارادت کردم
تا بیفتد به من آن گوشه نگاهت، آنگاه
«هر که دارد هوس کربلا بسم‌الله»»

شعر غفاری در کل دارای مایه‌های مذهبی و دینی است. از این رو، تشبیه‌ها و استعاره‌ها و دیگر مسائل و ویژگی‌ها نیز از همین مایه سرچشمه خواهد گرفت. همین امر باعث شده شعر غفاری بین زبان و بیان و نوع تخیل و تصویرسازی‌های اشعار محمود کریمی، شاعر و مداح (که اغلب اشعاری را که می‌خواند از خودش است و دست‌کمی از دیگر شاعران نظیر خود ندارد) و محسن خالقی‌عرب و این دسته از شاعران باشد که شعرهای مذهبی‌شان خوب است و گاهی هم خیلی خوب است اما تازگی کارشان در مرحله میانه است. البته این میانه بودن به ۲ معنای پیشرونبودن و در یک وضعیت ثابت ماندن و سبکی را پذیرفتن است؛ مثل ابتهاج که در غزل شاعری است میانه‌رو و نوکلاسیک اما غزلسرایی بزرگ یا شهریار که در جایگاه خود بزرگی‌های شعرش را بروز داده است. می‌توان شعر میانه و نئوکلاسیک گفت و بهترین شعرها را نیز در همان حوزه گفت اما این با دیگر معنای میانه بودن فرق دارد که همیشه متوسط هستند. غفاری و عرب و کریمی جزو شاعران متوسط نیستند اما باید وضعیت خود را در این میان تثبیت کنند و نشان دهند؛ نشان دهند به عقب بازنمی‌گردند:

«شبیه ذره از خورشید می‌گیرم صفاتم را
و قطره قطره از حوض حرم آب حیاتم را

یعنی اوج این بیت باید تا آخر حفظ بشود نه اینکه اینگونه افت کند:

و دارم یادگاری از رواق هر شبستانش
کمیل و آل یاسین، ندبه و عهد و سماتم را»

شاعر چون فکر می‌کند که بعضی واقعیت‌ها و حقایق را الزاما باید هر دفعه بگوید، دچار تکرار می‌شود؛ مثل بیت بالا و ابیات ذیل که اغلب نظم هستند و گفتن و ناگفتنش چیزی به ادبیات ما و ادبیات آیینی ما که از ادبیات ما جدا نیست، نمی‌افزاید:

«و صدا گفت: که تو حکم رسالت داری
آیه آیه تو بخوان از غزل بیداری
انبیا خاتم خود را به تو دادند که خوب
می‌شناسند تو را وقت امانتداری
جز وجود تو کسی لایق «لولاک...» نشد
تو چنانی که خدا را به سخن واداری
و صدا گفت که تکمیل نشد دین، باید
راه آن را به کسی مثل خودت بسپاری...»

و این مفاهیم باید با تصاویر و تخیل والا که ریشه در واقعیت‌ها دارد گفته شود، نه اینکه بگوییم: «صدایی به پیامبر گفت بخوان، که تو حکم رسالت داری». تعبیر «غزل بیداری» هم که کهنه و مستعمل شده، یا «صدا گفت که دین تو کامل نشده و تو باید این راه را به کسی مثل خودت بسپاری...» که همه حرف‌های معمولی است، مثل کسی در وزن فاعلتن بگوید: «هر کسی در زندگی با مشکلاتی روبه‌رو است!» بعد با بیان و زبان کهنه حرف جالبی می‌زند که «انبیا امانتدارت دیدند و خاتم خود را به تو دادند.» اما بیت سوم بالا درخور تحسین است؛ حرفی است که تاکنون شنیده نشده است. یا ابیات و اشعاری از این دست با میان‌مایگی خود چیزی به شعر و ادبیات ما نمی‌افزایند و تنها انبارهای این ادبیات را پر می‌کنند و ممکن است ۴ تا مشتری هم داشته باشد و...

«با چنین دلبستگی از تو بُریدن مشکل است
جای خالی تو را در خانه دیدن مشکل است
از کبوترهای زخمی خوب فهمیدم چقدر
با پر و بال شکسته پرکشیدن مشکل است
هرچه می‌خواهی بگو از رفتنت اما مگو
این سخن را از زبان تو شنیدن مشکل است...

نیز بماند بحث و بررسی بعضی اشعار متوسطی که طرفدارهای ۴ میلیونی دارند و از کجا و چرا می‌آیند و چقدر می‌مانند و... که غفاری‌ها جزو آنها نیستند اگر چه مثل همه شاعران نیز شعرهای بد و متوسط هم دارند.

با این همه، هرچه به سمت صفحات پایانی کتاب پیش می‌رویم، تازگی کلام و حساسیت شاعر به این امر بیشتر دیده می‌شود. این خود نشانه‌هایی است که غفاری خود نیز به حرف‌هایی که ما زده‌ایم، اشراف و آگاهی دارد. یک نمونه از شعرهای آخر کتاب:

«قرص‌هایش جدیدتر می‌شد
سرفه‌هایش شدیدتر می‌شد
پیش چشمان ما پدر برعکس
روز و شب ناامیدتر می‌شد
مثل لبخندهای بی‌رمقش
زندگی‌اش بعیدتر می‌شد
آب می‌رفت ذره ذره ولی
در دل ما رشیدتر می‌شد
پشت هر بغض می‌شکست، آرام
موی مادر سپیدتر می‌شد
پدر، این سرو در خزان مانده
زنده بود و شهیدتر می‌شد».

شعر غفاری در کل دارای مایه‌های مذهبی و دینی است از این رو، تشبیه‌ها و استعاره‌ها و دیگر مسائل و ویژگی‌ها نیز از همین مایه سرچشمه خواهد گرفت. شعر غفاری شعری در میانه است. می‌توان شعر میانه و نئوکلاسیک گفت و بهترین شعرها را نیز در همان حوزه گفت اما این با دیگر معنای میانه بودن فرق دارد که همیشه متوسط هستند

نگاه

نگاهی به مجموعه نوشته‌های «چه تازه می‌خواند خروس» از مهرداد فلاح

دهه ۷۰ یا ارث پدری؟!

[الف. م. نیساری]

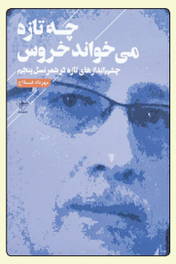

مجموعه‌نوشته‌هایی با عنوان «چه تازه می‌خواند خروس»، با زیرعنوان «چشم‌اندازهای تازه در شعر نسل پنجم»، کتابی است از مهرداد فلاح که اینک ۵۷ سال دارد و هنوز در وبلاگ خود در پی درست کردن شعرهایی است که خود نامش را «خواندیدنی‌ها» گذاشته است؛ شعرهایی که به قول «الف. اوتانه» در مجله رودکی (و البته بسیاری دیگر) «بیشتر امکان موفقیت گرافیست‌ها در آن ممکن است تا شاعر؛ چون اصل و بنای کار بر شعر تصویری است» که البته این نوع کارها یا شعرها در شعر قدیم ایران و در شعر اروپای معاصر و نیز در ایران چند دهه قبل هم به صورت جدیدتر در اشعار طاهره صفارزاده دیده شده است. حال مهرداد فلاح با این درجه از استعداد و هوشمندی، مجموعه‌نوشته‌های خود را که فعلا ربطی به خواندیدنی‌هایش ندارد و مجموعا یا اغلب‌شان در بلبشو و آشوب دهه ۷۰ بیشتر در دفاع از شعر خودش و شعر علی عبدالرضایی (دفاع در حد ۹۰ درصدی و در کل دفاع به معنای غالب‌بودن شعر این دو تن در نسبت با شعر دیگر شاعران دهه ۷۰ و البته شاعران بعد از آن هم!) و با اغماض‌هایی در دفاع از شعر ابوالفضل پاشا و برای خالی‌نبودن عریضه و توجیه خیلی چیزها، در دفاع نسبی از شعر شاعران گروه خود (که بعدها از هم پاشیده شد و دفاع‌های‌شان از هم نیز؛ گروهی متشکل از این ۳ تن و حافظ موسوی، بهزاد خواجات و بهزاد زرین‌پور) و البته باز برای خالی نبودن عریضه بیشتر، در دفاع و تعریف از ۳-۲ نفر دیگر هم، البته همگی زیر بلیت تعریف این ۳ تن (فلاح و عبدالرضایی و پاشا) نوشته شده، در کتابی به نام «چه تازه می‌خواند خروس» چاپ کرده است؛ نوشته‌هایی که در نهایت سعی دارد خودش، و همسطح خودش، علی عبدالرضایی را به عنوان چهره برتر دهه ۷۰ (در کنار خودش!) و بعد هم با کمی اغماض، ابوالفضل پاشا را چند درجه بعد از خودشان توجیه کند.

در واقع این کتاب همان هدفی را دنبال می‌کند که نویسنده‌اش در دهه ۷۰ آن را مطرح کرده بود و آن معرفی خود و عبدالرضایی و پاشا به عنوان شاعران پیشرو و آوانگارد دهه ۷۰ بوده و هست. البته مهرداد فلاح در بسیاری از نوشته‌ها ابایی ندارد که حتی به طور مستقیم خودش و عبدالرضایی و پاشا را به عنوان تنها شاعران برجسته و پیشرو معرفی کند، چون در آن گروه چندنفری خود، یک حلقه کوچک داشتند که شامل همین ۳ نفر می‌شد.

نوشته‌های این کتاب حتی شاعران روشنفکر هم‌نسل خودشان و شاعران بزرگ‌تری نظیر محمدباقر کلاهی‌اهری و بیژن نجدی و شاپور بنیاد و... که در دهه ۷۰ شعرشان موثر بود یا شاعرانی مثل خود خودشان (خود ۳ نفرشان) را، در نهایت و با توجه به درشت‌دیدن خودشان، نادیده می‌گیرد؛ چه رسد به شاعران شعر انقلاب و دفاع‌مقدس و شاعران موفق در حوزه شعر کلاسیک و حتی شاعران شعر نیمایی که بسیارشان خوش درخشیدند. در واقع، در این کتاب همه چیز و همه کس از نیما تا شعر دهه ۶۰ و ۷۰ و بعد از آن، وسیله‌ای است که مهرداد فلاح را به شعر خود ۳ نفرشان برساند و عجیب است که چنین کتابی را انتشارات «فصل پنجم» هم چاپ می‌کند؛ حال با چه معیار و میزانی؟ لابد خودشان بهتر می‌دانند.

خلاصه! دامنه تعریف از خود، خودبینی، خودپسندی و خست در معرفی و تعریف دیگران (در نسبت تعریفی که از ۳ تن می‌شود) در نوشتارهای این کتاب آنقدر هست که خواندنش جز ملال برای مخاطب چیزی به بار نمی‌آورد.

در پاره‌ای از مقدمه، حرف از «صداها» و «چهره‌ها» و «نام‌ها»ی تازه در دهه ۷۰ است و شما تا نوشته‌های کتاب را نخوانید متوجه نخواهید شد منظور نویسنده از این صداها و نام‌ها و چهره‌های تازه چه کسانی هستند. در واقع، منظور نویسنده از این کسان (منهای ۳-۲ نفری که در این کتاب اندک تعریف‌هایی از ایشان شده؛ نه حالا شعرشان نقدی شده و نامی از ایشان برده شده) دقیقا خود نویسنده؛ یعنی مهرداد فلاح، علی عبدالرضایی و با اغماضی قابل توجه، ابوالفضل پاشاست که جایگاه مختصر و مفیدشان را شما مخاطب عزیز، خود بهتر می‌دانید!

در پایان، عناوین نوشته‌های کتاب «چه تازه می‌خواند خروس» از مهرداد فلاح را در ذیل می‌آوریم؛ هرچند از این عناوین کلی نمی‌توان حدس زد با چه نوع نوشته‌هایی روبه‌رو هستیم؛ تنها ۲ عنوان که در آنها نام احمد شاملو و افسانه نیما یوشیج در آن ذکر شده است، قابل حدس است که تقریبا با چه مطلبی روبه‌رو خواهید شد. و اینک عناوین یا فهرست کتاب «چه تازه می‌خواند خروس» از مهرداد فلاح:

پیشگفتار/ فصل اول:/ بغل‌دستی‌ها/ جای دوربین‌ها عوض شده است/ این شعر به خواننده تنبل روی خوش نشان نمی‌دهد/ از کجای این شعرها کلید برداریم؟/ از زبان معیار تا زبان شعر/ از شعری که زندگی است/ با کدام «نشانه‌ها» به «ساختار» برسیم؟/ بیا دوباره بخوانیم!/ نه «درباری»، نه «درباره»/ دلمشغولی‌های شاعرانه/ چرا چندصدایی؟/ برای «حرکت» بهانه لازم نیست/ سفر از سطر اول/ شعرهایی که نمی‌توانند روی پای خودشان بایستند/ عیب از صدای خروس نیست/ سقوط از پله نیمه‌کاره/ زبانی که پوست می‌اندازد/ اسطوره، افسانه و دیگر رمزگان فرهنگی در شعر امروز/ اگر خوابم ببرد/ و شاعر از آسمان به خیابان قدم گذاشت!/ فصل دوم:/ پشت‌سری‌ها/ چه تازه می‌خواند خروس!/ آنچه شاملو را شاملو کرد/ باز آن غریب مغرور/ این شعر ناتمام.